

«موازنه همه‌جانبه» و ائتلاف‌سازی عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران

عبدالمجید سیفی^۱ ناصر پورحسن^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱/۲۲

چکیده

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ائتلاف‌های منطقه‌ای متعددی در مناطق ژئوپلیتیک پیرامونی ایران و به‌ویژه در شبه‌جزیره عربستان ایجاد شده است. یکی از بازیگران منطقه‌ای و محوری این ائتلاف‌ها، عربستان سعودی است. مبنای استدلال مقامات سعودی در این ائتلاف‌سازی‌ها، «موازنه تهدید» بوده که در مواجهه با جمهوری اسلامی، به مثابه منشاء تهدید شکل می‌گیرند. این مقاله با رد استدلال مذکور در پی پاسخ به این سؤال است که نقش آفرینی عربستان در موازنه‌سازی در منطقه خاورمیانه؛ به‌ویژه در حوزه خلیج فارس و شبه‌جزیره عربستان علیه جمهوری اسلامی بر چه مبنایی انجام می‌شود؟ فرضیه‌ای که به عنوان پاسخ اولیه پردازش شده، این‌گونه صورت بندی شده است که ریشه واقعی ائتلاف‌سازی‌های عربستان از شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس تا ائتلاف حمایت از عملیات «طوفان قاطعیت» علیه جنبش انصارالله یمن در سال ۲۰۱۵ علیه جمهوری اسلامی، «موازنه همه‌جانبه» است که منشاء آن، به بحران‌های داخلی این کشور برمی‌گردد. فرضیه این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی پردازش شده است.

واژه‌های کلیدی: جمهوری اسلامی ایران، عربستان، موازنه تهدید، موازنه همه‌جانبه، خلیج فارس، شبه‌جزیره عربستان

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) seifi2002@gmail.com

۲. استادیار علوم سیاسی دانشگاه آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) n.pourhassan1303@gmail.com

مقدمه

منطقه خاورمیانه، همواره عرصه شکل‌گیری موازنه‌سازی‌ها بوده و شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نتیجه این موازنه‌سازی است. چنین وضعیتی، برآیند مجموعه گسترده‌ای از عوامل در سطوح بین‌المللی، منطقه‌ای، ملی و حتی فروملی در این منطقه راهبردی در جهان است. ویژگی‌ها و جاذبه‌های اقتصادی و راهبردی باعث شده، خاورمیانه به عرصه‌ای برای حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل شود و نفوذ و مداخلات خارجی، از ویژگی‌های ماندگار و شناخته شده خاورمیانه است و به این دلیل آن را به منطقه‌ای نفوذپذیر تبدیل کرده است (هینبوش و احتشامی، ۱۳۸۲: ۲۰-۱۹). موقعیت خاورمیانه و برخی بخش‌های فرعی آن، مانند خلیج فارس، باعث شده در تحولات تاریخ‌ساز دوران معاصر مانند جنگ جهانی اول و دوم، شکل‌گیری نظم نوین جهانی پس از پایان جنگ سرد و حوادث پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در مدار موازنه‌ها قرار گیرند. در سطح ملی و منطقه‌ای نیز، عواملی وجود دارد که زمینه‌ساز قطب‌بندی کشورهای منطقه و تقارن آنها با منافع کشورهای فرامنطقه‌ای و در نتیجه، شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌ها می‌شود.

همچنین، در سطوح ملی، کشورهایی، چون: ایران، عربستان، مصر و عراق، کانون تولید اندیشه‌هایی بوده‌اند که به علت اشتراکات هویتی، مذهبی و فرهنگی در سطح منطقه، بازتاب گسترده‌ای داشته و پیدایش نحله‌های مختلف جنبش‌های اسلامی از سلفی‌گری تکفیری گرفته تا جنبش‌های شیعی، ناشی از «پخش» اندیشه‌های مذکور است. اشتراکات هویتی بخش‌هایی از خاورمیانه موجب شده بسیاری از تحولات آن در قالب «موج» به منطقه سرایت کنند. در این رابطه می‌توان به موج‌های «استقلال‌طلبی»، «کودتا» و «بیداری اسلامی» در تاریخ معاصر کشورهای خاورمیانه اشاره کرد. تحولات سطوح سه‌گانه مذکور در دهه‌های اخیر، موجب ایجاد اتحادها و ائتلاف‌های متعددی شده که گاه مانند ائتلاف بین‌المللی برای اخراج نیروهای عراق از کویت در عملیات طوفان صحرا در سال ۱۹۹۱ که

«موازنه همه‌جانبه» و ائتلاف‌سازی عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران / ۸۷

۷۰۰ هزار نفر از ۲۸ کشور در آن مشارکت داشتند (سازمند، ۱۳۹۰: ۱۶۲). موقتی بوده، گاه به ایجاد نهادهای پایداری چون شورای همکاری خلیج فارس منجر شده‌اند. در حوزه خلیج فارس، موازنه‌سازی، سابقه دیرینه‌ای دارد؛ به‌گونه‌ای که برخی نویسندگان ریشه آن را به سال ۱۹۶۸ باز می‌گردانند؛ یعنی زمانی که انگلیس اعلام کرد تا سال ۱۹۷۱ به حضور خود در خلیج فارس و شرق سوئز پایان می‌دهد. انگلیس قصد داشت پس از خروج خود، با مشارکت قطر، بحرین و امارات ترتیبات امنیتی و مصالحه برقرار نماید؛ اما ناکام ماند (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۱۲۵).

با پیروزی انقلاب اسلامی، موازنه‌ها در خلیج فارس دگرگون و ائتلاف‌های جدیدی در محیط امنیتی جمهوری اسلامی؛ از جمله شورای همکاری خلیج فارس ایجاد شده است. موازنه‌سازی در خلیج فارس براساس موازنه تهدید، تداوم یافته و در خلال سرایت جنبش بیداری اسلامی به شبه‌جزیره عربستان؛ به‌ویژه بحرین و یمن به گفتمان غالب تبدیل و در سال ۲۰۱۵ تلاش‌ها برای اتحادسازی در این منطقه تشدید شده است. یکی از اعضای دائمی موازنه‌سازی‌های مذکور، عربستان است. اهتمام گسترده عربستان در ائتلاف‌سازی در منطقه که هدف عمده آن، مواجهه با انقلاب اسلامی و یا مهار پیامدهای بازتاب این انقلاب در پرتو تحولاتی چون بیداری اسلامی است، مساله علمی این مقاله است. نقش‌آفرینی عربستان سعودی در موازنه‌سازی‌سازی در منطقه خاورمیانه؛ به‌ویژه در حوزه خلیج فارس و شبه‌جزیره عربستان علیه جمهوری اسلامی بر چه مبنایی انجام می‌شود؟ فرضیه مقاله این است که ریشه واقعی ائتلاف‌سازی‌های عربستان، «موازنه همه‌جانبه» است که منشاء آن، به بحران‌های داخلی این کشور برمی‌گردد. انقلاب اسلامی در حوزه خلیج فارس، بازتاب- و نه صدور- گسترده‌ای داشته است؛ اما عربستان به دلیل آنکه از نظر داخلی، بیش از دیگر کشورهای واقع در محیط امنیتی ایران، آسیب پذیر بوده، بیشترین تهدید را احساس کرده و در محوریت طیف گسترده‌ای از ائتلاف‌ها از «شورای همکاری خلیج فارس» در سال ۱۹۸۱

تا ائتلاف حمایت از عملیات «طوفان قاطعیت» علیه جنبش انصار الله یمن در سال ۲۰۱۵ قرار گرفته است. این مقاله ضمن مفروض گرفتن رقابت‌های منطقه‌ای در خلیج فارس، با روش تحلیل کیفی، به ریشه‌یابی جایگاه عربستان در ائتلاف‌سازی‌های در شبه‌جزیره عربستان می‌پردازد. تمرکز بر منابع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بی‌ثباتی در درون عربستان در چارچوب نظریه موازنه تهدید، نوآوری این مقاله محسوب می‌شود.

الف) چارچوب نظری: به‌طور کلی، نظریه‌های «موازنه»، برای تحلیل اتحادها و ائتلاف‌ها در عرصه بین‌المللی ظرفیت مناسبی دارند. با پیچیده‌تر شدن ماهیت اتحادها و ائتلاف‌ها، نظریه‌های موازنه‌سازی نیز متحول می‌شوند. «لاکاتوش» معتقد است نظریه‌ها، دارای یک هسته سخت و کمربند محافظند و بدون آنکه هسته سخت آنها ابطال شوند، کمربند محافظ و فرضیه‌های کمکی آن همواره تعدیل می‌شوند (Lakatos, 1970: 86). در این راستا، طی دهه‌های اخیر نظریه‌های جدید «موازنه تهدید»، «موازنه همه‌جانبه» و «موازنه نرم» با مفروضات متفاوت وارد ساحت نظریه‌پردازی شده‌اند. چون نویسندگان مقاله، مبنای اتحاد و ائتلاف‌سازی عربستان را مسائل داخلی این کشور می‌دانند؛ بنابراین، موازنه همه‌جانبه به‌عنوان چارچوب نظری مقاله انتخاب شده‌است. موازنه همه‌جانبه برای برطرف‌سازی نقص‌های نظریه موازنه قوای واقع‌گرایان کلاسیکی نظیر مورگنتا و نواواقع‌گرایانی نظیر والتز، مطرح شده است. واقع‌گرایان، سیاست بین‌الملل را عرصه‌ای آنارشیک تلقی می‌کنند که فاقد حاکمیت برای اعمال قوانین بین‌المللی است. در چنین محیطی، دولت‌ها، کنشگرانی یگانه محسوب می‌شوند که به دنبال پیشینه‌سازی قدرت خود در مقایسه با دیگر دولت‌ها هستند تا بقای خود را تضمین کنند. این کنش‌های دولت‌ها تنها به وسیله قدرت‌های بزرگتر مهار می‌شود؛ از این‌رو، واقع‌گرایی بر نقش قدرت‌های بزرگ در یک نظام آنارشیک برای حفظ موازنه قوا تاکید بسیار دارد. یکی از نظریه‌هایی که در دوره پس از جنگ سرد درباره موازنه‌سازی و به‌ویژه در مورد کشورهای در حال توسعه مورد توجه مراکز آکادمیک

در سطح بین‌المللی قرار گرفته، نظریه موازنه همه‌جانبه است. این نظریه که توسط «استیون دیوید»^۱ ارائه شده، در اصل بر پایه نظریه‌های موازنه قوا قرار دارد؛ اما می‌کوشد برخی وجوه آن را روزآمد کند. دیوید در نظریه موازنه همه‌جانبه با محدود کردن حوزه بررسی نظریه موازنه قوا، بیشتر بر روی کشورهای در حال توسعه تمرکز کرده است. او می‌کوشد توضیح دهد که چرا و چگونه دولت‌های در حال توسعه به سمت اتحاد با یکدیگر حرکت می‌کنند. به نظر دیوید با استفاده از نظریه موازنه همه‌جانبه بهتر می‌توان شکل‌گیری اتحادها و رفتار آینده اتحادها در کشورهای در حال توسعه را پیش‌بینی کرد.

در نظریه‌های موازنه قوا، اتحادها زمانی شکل می‌گیرند که دولت‌ها سیاست خود را به دولت‌هایی نزدیک می‌کنند تا آسانتر به اهداف امنیتی متقابل نایل آیند. از این منظر، نیازی نیست عوامل و مؤلفه‌های درونی برای اتحاد کشورها مدنظر قرار گیرد و به اشتراک در عوامل داخلی برای شکل‌گیری اتحادها نیازی نیست. دیوید مفروضات نظریه‌پردازان موازنه قوای واقع‌گرایان سنتی و نواقح‌گرایان را رد و نظریه جایگزین خود، «موازنه همه‌جانبه» را پیشنهاد می‌کند. از نظر او، نظریه‌های موازنه قوا در تمام حالات قابل استفاده نیستند و در برخی موارد باید به مساله تهدیدات نسبت رهبری و خاندان توجه داشت تا تهدیدات نسبت به کشور. دیوید معتقد است نظریه «موازنه قوا»ی سنتی نمی‌تواند تصمیمات منجر به بروز اتحادها در کشورهای در حال توسعه را تحلیل کند؛ زیرا مفروض آنها، بر ایجاد تفکیک نظم داخلی و نظم بین‌المللی است. درحقیقت، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، دولت‌ها ناتوان یا نامتمایل از تضمین ثبات و نظم برای شهروندان خود هستند. بنابراین، نظریه موازنه همه‌جانبه معتقد است رهبران این دولت‌ها با اولویت

۱. Steven David

کمک به خود در مقابل تهدیداتی که حکومت و حتی بقای آنها را تهدید می‌کند، با هم متحد می‌شوند (David, 1991: 236).

نظریه موازنه‌همه‌جانبه مانند موازنه‌قوا، فرارگرفتن موضوع بقا در راس همه اهداف دولت‌ها را می‌پذیرد؛ اما این موضوع را به رهبران دولت‌ها در کشورهای درحال توسعه نیز تسری داده و معتقد است برای رهبران دولت‌ها در این کشورها، نیز مسأله اساسی، بقاست و از این‌رو، ماهیت اتحادها در کشورهای درحال توسعه وضعیت متفاوت‌تری در مقایسه با دیگر کشورها دارد. دیوید توصیه می‌کند واقع‌گرایی باید ارزیابی وسیع‌تری از تهدیدات داشته باشد و تهدیدات داخلی را نیز شامل شود و سطح تحلیل افراد؛ یعنی رهبران دولت‌ها را نیز مدنظر قرار دهد (Beswick, 2010: 233). دیوید معتقد است علقه‌هایی در درون دولت‌های درحال توسعه وجود دارد که حتی از ملیت و سرزمین برای رهبران این دولت‌ها مهم‌تر است. این علقه‌ها می‌تواند شامل: قبیله، قومیت، مذهب و یا خاندان شخص حاکم باشد. این رهبران عمدتاً علاقه دارند با نظام‌های سیاسی دیگر که نگرانی‌های مشابهی دارند، متحد شوند. در این نظام‌ها عمدتاً تصمیم‌گیری، انفرادی است یا نخبگان اندکی در فرایند تصمیم‌گیری نقش دارند. این کشورها حتی ممکن است برای سرکوب اعتراضات داخلی به سمت بهبود روابط با دولت‌هایی بروند که از مخالفان در درون کشورشان حمایت می‌کنند و افکار عمومی عمدتاً نقش پررنگی در تصمیم‌سازی‌ها؛ به‌ویژه در حوزه روابط خارجی ندارند (David, 1991: 236). دیوید تاکید می‌کند چنین دولت‌هایی برای حفظ قدرت خود، به دنبال جذب متحدان خارجی در سطح منطقه‌ای و یا بین‌المللی هستند. این نقطه‌ای است که نظریه موازنه همه‌جانبه را از نظریه‌های سنتی موازنه قوا و همچنین، از نظریه‌های جدیدتری مانند موازنه تهدید «استفان والت» جدا کرده، خواستار تمایز‌گذاری در بررسی ماهیت اتحادها در جهان سوم با سایر نقاط می‌شود.

(ب) **انقلاب اسلامی و رویکرد موازنه‌سازی در سیاست خارجی عربستان:** عربستان از جمله کشورهایی است که می‌توان اهتمام آن در راستای اتحادسازی را با نظریه موازنه همه‌جانبه تحلیل کرد. سابقه نقش‌آفرینی عربستان در موازنه‌سازی‌ها در منطقه خاورمیانه و به‌ویژه حوزه خلیج فارس به دهه‌ها قبل بازمی‌گردد. این کشور به دلیل ظرفیت‌های مختلف؛ به‌ویژه در سه حوزه نفت، اماکن مقدس دینی و نیز وهابگیری، برای سیاست خارجی خود مسؤولیت رهبری در سه سطح منطقه خلیج فارس، جهان عرب و حتی جهان اسلام را تعریف کرده‌است. عربستان از بدو پیدایش، ساختار سیاسی-دینی متصلبی داشته و به همین دلیل، همواره با بحران‌های داخلی متعددی مواجه بوده است؛ اما این آسیب‌پذیری داخلی را با مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی پیوند زده و در هر مقطع زمانی، یک تهدید منطقه‌ای و بین‌المللی را مبنای موازنه‌سازی خود قرار داده‌است. رقابت‌های منطقه‌ای نیز همواره نقش مهمی در موازنه‌سازی تهدید برای عربستان داشته است. از نظر تاریخی، تعارضات فکری-سیاسی و پیدایش ناسیونالیسم عربی را می‌توان از نقاط عطفی تلقی کرد که عربستان با موازنه تهدید، به ائتلاف‌سازی روی آورد. عربستان که سیاست حفظ وضع موجود را اتخاذ کرده، در مقابل افسران جوانی که در کشورهای عربی کودتا می‌کردند، با ایران عصر پهلوی که از ناحیه ناسیونالیست‌های عرب احساس خطر می‌کرد، و از نظر ساخت قدرت تشابهات بسیاری با عربستان داشت، به موازنه‌سازی پرداخت. تداوم همکاری ایران و عربستان؛ به‌ویژه پس از حمایت جمال عبدالناصر از مخالفان دولت حاکم در یمن در دهه ۱۹۶۰، با تغییر رویکرد سیاست خارجی آمریکا در منطقه خلیج فارس همزمان شد. نیکسون، رئیس جمهور آمریکا در ژوئیه ۱۹۶۹ ضمن یادآوری گسترش چتر حمایت هسته‌ای آمریکا بر روی متحدانش در برابر حمله قدرت‌های بزرگ، از واگذاری و حل‌وفصل مسائل امنیت داخلی و دفاعی کشورهای آسیایی به خود آنها خبر داد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۴: ۴۰۰). براساس «سیاست دوستونی» نیکسون-کیسینجر، ماموریت عربستان،

حل و فصل منازعات از طریق میانجیگری در بخش جنوبی خلیج فارس بود و به این شیوه مانع نفوذ ناصریسم به مثابه کانون تهدید به شبه جزیره عربستان شود. همچنین، این وظیفه به ایران محول شد تا از طریق نیروی نظامی به مهار نیروهای ناسیونالیست مداخله‌جو در منطقه بپردازد. در این ائتلاف جدید، ایران با ۱۵۰ هزار نیروی زمینی مسلح و توان دریایی و هوایی مناسب‌تر، مامویت نظامی را برعهده گرفت؛ اما عربستان تنها با ۳۰ هزار نظامی که اکثر آنها نیروی امنیتی و داخلی بودند، وظایف ستون مالی را عهده‌دار شد (Al-saud, 2003: 66).

دلیل تغییر دکترین آمریکا، کاهش تنش‌ها با شوروی بود و قدرت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه نیز که این دگرگونی را احساس می‌کردند، کانون تهدید را از شوروی به نیروهای افراطی منطقه تغییر دادند. محمدرضا شاه با تغییر «ناسیونالیسم مثبت» به سیاست «مستقل ملی» گفت دیگر شوروی خطر اصلی و تهدید فوری برای کشورهای خاورمیانه به شمار نمی‌رود؛ بلکه خطر فوری نیروهای رادیکال و حکومت‌های افراطی منطقه هستند که ایران با تقویت نیروی نظامی خود باید از پس آنها برآید (مهدوی، ۱۳۸۴: ۴۰۱).

اگرچه در دهه ۱۹۷۰، سیاست دوستونی ظاهراً بر مبنای موازنه تهدید شکل گرفت؛ اما درحقیقت، آن اتحادسازی بر مبنای حفظ بقای رژیم‌های حاکم در ایران و عربستان و تشابه ساختار سیاسی و پیوند آنها با آمریکا قابل تحلیل بود. در اواخر دهه ۱۹۷۰ یکی از ستون‌های اصلی نظم دوستونی از داخل فروپاشید و انقلاب اسلامی شکل گرفت. وقوع انقلاب در ایران نشان داد منبع اصلی تهدید برای رژیم شاه و خاندان آل سعود، بیشتر از داخل سرچشمه می‌گرفت؛ نه بیرون. با فروپاشی سیاست دوستونی، عربستان همان مبنای موازنه‌سازی را تداوم بخشید؛ اما فقط محل جغرافیایی و هویتی کانونی تهدید را تغییر داد و این رویکرد طی چهاردهم اخیر تداوم یافته و به شیوه‌های مختلف؛ به‌ویژه پس از تحولات اخیر در منطقه خاورمیانه بازتولید شده است.

در رابطه با تاثیرگذاری انقلاب اسلامی در فراسوی مرزهای ایران؛ به‌ویژه تحولاتی که طی چهار سال اخیر در منطقه رخ داده و بسیاری از تحلیلگران، آنها را مؤید نظریه موازنه تهدید می‌دانند، ذکر چند نکته ضروری است: یکی از ویژگی‌های ذاتی انقلاب‌ها، محصور نشدن در مکان وقوع و تاثیر آنها در ماورای مرزهاست (اسکاچ‌پل، ۱۳۷۶: ۲۰). انقلاب اسلامی نیز از این قاعده مستثنا نیست. انقلاب‌های بزرگ نه تنها بر افکار سایر کشورهایی که می‌خواهند از انقلاب الگو بپذیرند، اثر می‌گذارند؛ بلکه بر کشورهایی که با ایده انقلابی مخالفند نیز تاثیر دارند. همچنین، باید میان صدور و بازتاب انقلاب اسلامی در شبه‌جزیره عربستان تفاوت قائل شد. آنچه عربستان و کشورهای هم‌پیمان آن، به‌عنوان مداخله و صدور خشونت‌بار انقلاب اسلامی در منطقه خاورمیانه و شبه‌جزیره عربستان تلقی می‌کنند، بازتاب انقلاب اسلامی است. بازتاب انقلاب، تاثیر انقلاب در خارج از مرزهای قلمروی است که در آن انقلاب رخ داده است (خرم‌شاد و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۸). از این منظر، باید میان «بازتاب» و «صدور» انقلاب تفاوت قائل شد. انقلاب‌های بزرگ و از جمله انقلاب اسلامی ایران به‌طور طبیعی و خودکار، بازتاب پیدا می‌کنند و در مرزهای خود محدود نمی‌شوند؛ اما صدور انقلاب‌ها حالتی ارادی است که در آن کنشگران و رهبران انقلاب‌ها آن را به‌عنوان یک راهبرد تعریف می‌کنند. انقلاب اسلامی به دلیل ایدئولوژی فراملی دارای مقبولیت بشری و جهانی است و مخاطبان آن منحصر به ایران نیستند. برخی بازتاب انقلاب ایران را با جنگ ۱۹۰۴-۱۹۰۵ روسیه و ژاپن مقایسه می‌کنند که در آن کشوری جهان‌سومی، قدرت اروپایی عظیمی را تحقیر کرد (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۱۱۶).

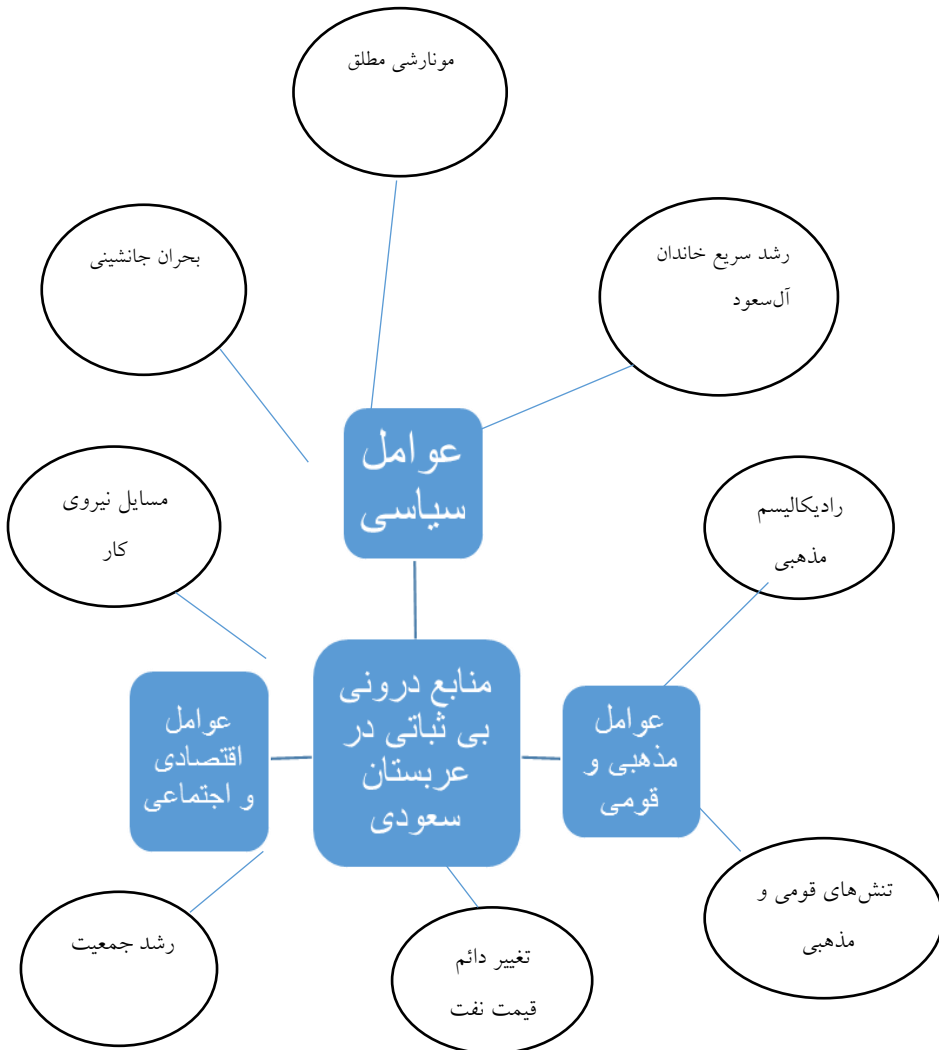
باتوجه به موارد مذکور و نادیده نگرفتن نقش و جایگاه انقلاب اسلامی در تحولات منطقه، بیش از آنچه صدور انقلاب ایران، تهدیدی برای دیگر کشورها و به‌ویژه عربستان باشد، شکنندگی اوضاع داخلی و سیاست خارجی نیابتی عربستان باعث شده که بازتاب

انقلاب اسلامی پررنگ‌تر شود؛ زیرا انقلاب اسلامی برای کشورهای اسلامی که مشی دمکراتیک داشتند، کانون تهدید تلقی نمی‌شد. انقلاب اسلامی ایران با طرح شعارهایی نظیر: «در اسلام، سلطنت وجود ندارد» مشروعیت خانواده سلطنتی را زیر سؤال برد. (روا، ۱۳۷۸: ۱۲۷). در میان طیف گسترده کشورهای اسلامی، عربستان به دلیل ساختار مونارشیک و پیشامدرنیستی نظام سیاسی و موقعیت ژئوپلتیک، محور موازنه‌سازی شد. انقلاب اسلامی مسائلی را مطرح کرد که عربستان به علت نظام اجتماعی به شدت محافظه‌کار و نظام سیاسی بسته، احساس شکنندگی می‌کرد و موازنه همه‌جانبه را در ظاهر به موازنه تهدید تبدیل کرد. نقش عوامل داخلی در بروز تهدیدات برای دولت سعودی به حدی است که حتی باراک اوباما نیز در چندین مصاحبه خود اعلام کرده بزرگترین خطری که دولت‌های عربی را تهدید می‌کند، مسائل داخلی است. وی در پاسخ به خبرنگار روزنامه نیویورک‌تایمز در آوریل ۲۰۱۵ درباره نگرانی عربستان از توافق هسته‌ای با ایران گفت:

«فکر می‌کنم بزرگترین تهدیدی که آن‌ها [عربستان] با آن مواجهند، از جانب تجاوز ایران نیست؛ بلکه ناشی از نارضایتی داخلی در کشورشان است... گفتن این حرف‌ها دشوار است؛ اما چیزی است که باید مطرح شود» (www.nytimes.com, 6/4/2015).

ج) منابع درونی بی‌ثباتی و تهدید در عربستان: همان‌طور که اشاره شد، موازنه همه‌جانبه، ریشه ائتلاف‌سازی میان کشورهای در حال توسعه را بیشتر به مشکلات داخلی و بی‌ثباتی‌های درونی این کشورها معطوف می‌داند. از این منظر، جنگ‌ها و ائتلاف‌سازی‌ها و سیاست خارجی تهاجمی، ابزارهایی برای مقابله با مشکلات داخلی محسوب شده که سبب ایجاد انسجام داخلی، کاهش درگیری‌های سیاسی و افزایش حمایت از طبقه حاکم می‌شود (اخوان زنجانی، ۱۳۸۹: ۲۷۷-۲۷۸). ائتلاف‌سازی عربستان نیز از این منظر قابل

تحلیل است. منابع داخلی بی‌ثباتی در عربستان را می‌توان به سه حوزه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تقسیم کرد (شکل ۱).



شکل ۱: منابع داخلی بی‌ثباتی در عربستان

۱. عوامل سیاسی

عمده‌ترین دلیل جهت‌گیری سیاست خارجی عربستان در ائتلاف‌سازی‌ها، بحران‌های سیاسی داخلی در این کشور است. برخی از مؤلفه‌های بحران‌ساز این حوزه عبارتند از:

۱-۱. **مونارشی مطلق:** نظام سیاسی حاکم در عربستان، پیشامدرن و از مطلق‌ترین مونارشی‌ها در تاریخ معاصر جهان است. عربستان کشوری بسیار ناموزون است؛ از یک طرف، با داشتن یک چهارم ذخایر نفت جهان، از ظواهر مدرنیستی برخوردار است و از طرف دیگر، ساختار سیاسی بسیار بسته و پیشامدرنی دارد. نظام سیاسی عربستان جزو نظام‌های پادشاهی مطلقه و نظام‌های سیاسی سنتی غیرمساوات‌طلب محسوب می‌شود (بلاندل، ۱۳۷۸: ۲۷). این پادشاهی فاقد قانون اساسی مکتوب، نظام قانون‌گذاری مدرن و انتخابات است. گرچه ملک فهد یک مجلس شورا را در سال ۱۹۹۳ تشکیل داد؛ اما اعلام کرد، نقش آن کاملاً مشورتی است. در زمان بالا بودن قیمت نفت، حکومت سعودی با سیاست‌های حمایتی خاص خود، باعث تخفیف نارضایتی‌ها می‌شود؛ اما با کاهش قیمت نفت، با قطع یارانه‌ها نارضایتی افزایش می‌یابد (Cordesman, 1997: 155). در نظام پیشامدرن سعودی، آزادی‌های اولیه‌ای چون آزادی بیان وجود ندارد و یک زن توانست برای نخستین بار در واپسین روزهای سال ۲۰۱۵ عضو شورای شهر شود. در همین حال آنها هنوز حتی حق راندگی ندارند. انتخابی نبودن مقامات حکومتی، یکی از ویژگی‌های اساسی نظام مونارشی سعودی است و همین مساله، بسترساز بحران بزرگی به نام بحران جانشینی در این کشور شده است.

۲-۱. **بحران جانشینی در خاندان آل سعود:** ملک عبدالعزیز در سال ۱۹۳۲، عربستان مدرن را بنیاد نهاد و تا سال ۱۹۵۳ بر این کشور حکومت کرد. وی ۳۶ فرزند داشت (Kechichian, 2001: 25). بنابر وصیت او، حکومت در پادشاهی عربستان باید از برادر به برادر منتقل شود. این نظام جانشینی و انتقال قدرت که در جهان منحصر به فرد است، به

دلیل کثرت برادران و نیز کهولت سن آنها به بحرانی بنیادین در این کشور تبدیل شده است. اگرچه تعداد فرزندان ذکور عبدالعزیز در جریان انتقال قدرت، با محروم‌سازی فرزندان که از مادر خارجی (غیرسعودی) هستند، تعدادشان به ۹ نفر کاهش یافت؛ اما آنها نه تنها یک بلوک واحد نبوده‌اند؛ بلکه از نظر ایدئولوژیک و اقتصادی و مادی دارای اختلافات فراوان بوده‌اند. با نزدیک شدن به پایان حکومت پسران عبدالعزیز، رقابت نوادگان متکثر و قدرتمند وی آغاز می‌شود. میان شاهزادگان سعودی؛ به‌ویژه نسل اول، دوم و سوم اختلاف‌نظر شدیدی درباره شیوه حکومت‌داری وجود دارد؛ از این‌رو، مرگ آخرین فرزندان عبدالعزیز، که به علت مسن بودن، به سرعت رخ می‌دهد، می‌تواند اختلافات تاریخی بین شاهزادگان را تشدید کرده، به جنگ داخلی برای کسب قدرت منجر شود. از آنجا که هیچ‌یک از دستوره‌های عبدالعزیز درباره جانشینی به صورت قانون درنیامده، همین امر فضایی بی‌ثبات و سرشار از تشنج را پدید آورده است (قادری کنگاوری، ۱۳۹۱: ۱۷۲) و گردش نخبگان در درون چرخه محدودی از شاهزادگان محدود می‌شود.

در سال ۲۰۰۶، ملک عبدالله دستور تشکیل «هیأت بیعت» را صادر کرد که متشکل از فرزندان و نوادگان عبدالعزیز بود و وظیفه آنها انتخاب ولیعهد و پادشاه بود. فرزندان ذکور آل‌سعود عضو آن بودند؛ اما با صدور فرمان پادشاهی وی، در ۲۷ مارس ۲۰۱۴ این هیأت عملاً از رده خارج شد. بر اساس این فرمان، منصب جدیدی به نام «جانشین ولیعهد» ایجاد شد و پادشاه عربستان «مقرن بن عبدالعزیز» برادر ۶۹ ساله خود را به عنوان جانشین سلمان بن عبدالعزیز انتخاب کرد تا در صورت نبود ولیعهد به‌عنوان ولیعهد با وی بیعت شود و در صورت نبود پادشاه، هر دو پست پادشاهی و ولیعهدی را یکجا تصاحب کند. نکته قابل توجه در فرمان پادشاهی ملک عبدالله، بندی است که بر اساس آن هیچ‌کس اجازه ندارد این فرمان را تعدیل یا تأویل کند و یا تغییر دهد. پس از مرگ ملک عبدالله و روی کار آمدن ملک سلمان، وی برادر ناتنی خود (مقرن) را کنار گذاشت و برادرزاده‌اش محمدبن نایف را

به‌عنوان ولیعهد و پسرش را به‌عنوان جانشین ولیعهد منصوب کرد. این اقدام با مخالفت‌های شدید درخاندان آل‌سعود مواجه شده و می‌تواند زمینه ایجاد بی‌ثباتی را به‌شدت در این کشور تقویت نماید.

۳-۱. **حقوق ویژه خاندان متکثر آل‌سعود:** در کنار بحران جانشینی، یکی از دلایل اساسی اعتراض‌های سیاسی در عربستان، افزایش سریع خاندان سلطنتی و حقوق ویژه آنان است. با اینکه درآمد سرانه مردم عربستان طی حدود سه دهه گذشته، افزایش یافته؛ لیکن ثروت شاهزاده‌های سعودی به‌شدت زیاد شده و به حدود هزار میلیارد دلار رسیده که حدود ۲۰ درصد درآمد سالانه حاصل از فروش نفت را شامل می‌شود و این منبع مهمی برای تنش و تهدید است. این در حالی است که بسیاری از مردم عربستان از استانداردهای اولیه محرومند و افزایش سریع تعداد خاندان سعودی این شکاف را شدیدتر می‌کند. این افزایش درآمدهای خاندان آل‌سعود، تمایل برای افزایش جمعیت در بین شاهزادگان سعودی را افزایش می‌دهد. براساس گزارش رویترز، بزرگ‌ترین و رایج‌ترین شیوه رسمی توزیع ثروت در خاندان سعودی، پرداخت حقوق ماهیانه به اعضای خاندان پادشاهی است. بر اساس آمار دفتر رفاه و خدمات خاندان پادشاهی، حقوق این افراد از کمترین فرد که کوچکترین عضو و فرعی‌ترین شاهزاده است، از ۸ هزار دلار آغاز و به ۲۷۰ هزار دلار در هر ماه، به یکی از نوادگان عبدالعزیز بن سعود می‌رسد؛ ولی فرزندان نوه‌ها ماهیانه ۱۳ هزار دلار دریافت می‌کنند و این مبالغ جدای از هزینه‌های ازدواج و ساخت کاخ‌ها و شرکت در فعالیت‌های اقتصادی، دریافت وام از بانک‌ها و... است (www.reuters.com, 28/2/2011).

۲. عوامل مذهبی و اجتماعی

در کنار عوامل سیاسی، عوامل مذهبی و سیاسی را که به گسترش بحران در عربستان کمک می‌کند، می‌توان به شکل زیر طبقه‌بندی کرد:

۲-۱. افراط‌گرایی مذهبی و نووهابی‌ها: شکل‌گیری عربستان سعودی در نتیجه اتحاد قلم (اندیشه محمد بن عبدالوهاب) و شمشیر (قدرت و امکانات عبدالعزیز بن سعود) در قرن ۱۹ بود (رجایی، ۱۳۷۹: ۱۲). به این دلیل، از ابتدای تاسیس این پادشاهی، علمای وهابی نقش قدرتمندی در ساختار قدرت این کشور ایفا کرده‌اند. نفوذ این علمای تندرو در قالب «مجلس علمای بزرگ» یکی از حوزه‌های مهم مشورتی در عربستان است. نفوذ این علما که خود را در دو دهه اخیر در قالب نووهابیگری بازتولید کرده‌اند، نقش مهمی در جلوگیری از انجام اصلاحات در این کشور داشته است (صادقی، احمدیان، ۱۳۸۹: ۱۶۰). همچنین، حضور نووهابی‌ها در برخی از مناطق، منبع مهمی برای تنش در برخی مناطق عربستان است. این تنش‌ها و اختلافات منبعی از تهدید است؛ زیرا با طرفداری حکومت از یک دسته شکاف جمعیتی بیشتر می‌شود. افراط‌گرایی مذهبی و حمایت از گروه‌های وهابی در خارج نیز از عوامل مهم بی‌ثباتی سیاسی داخلی عربستان محسوب می‌شود.

۲-۲. تنش‌های مذهبی و قومی: یک از شکاف‌های عمده در عربستان، مذهبی است. این شکاف عمدتاً به دلیل تبعیض علیه گروه‌های مذهبی؛ به‌ویژه شیعیان ایجاد شده است. هرچند آمار رسمی از تعداد شیعیان در عربستان وجود ندارد؛ اما براساس منابع غیررسمی ۱۰ تا ۱۵ درصد جمعیت عربستان را شیعیان تشکیل می‌دهند که عمدتاً در مناطق نفت‌خیز و مهم این کشور ساکنند و این مسأله باعث شده نظارت و سختگیری حکومت سعودی بر شیعیان به شکل قابل توجهی افزایش یابد. گروه اصلی و عمده شیعیان عربستان، هفت امامیه بوده که جمعیت آنها حدود دو تا سه میلیون نفر تخمین زده می‌شود. این دسته که عمدتاً در مناطقی نظیر: العوامیه، قطیف و احساء ساکن هستند، از اعقاب شیعیانی هستند که در زمان سلسله دوازده امامی آل‌بویه در قرن دهم میلادی به این مذهب گرویدند (توال، ۱۳۸۴: ۱۲۶). باوجود این، شیعیان در عربستان همواره مورد بی‌مهری حاکمان سعودی قرار داشته‌اند و اصلی‌ترین حقوق آنان مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. از مهمترین

محدودیت‌های شیعیان عربستان، می‌توان به این موارد اشاره کرد: در محاکم قضایی گواهی شیعه علیه دیگران پذیرفته نمی‌شود؛ هرچند که شهادت علیه وی از هر کس مسموع است؛ مساجد و قبور شیعیان نه تنها بودجه‌ای برای امور عمرانی ندارند؛ بلکه در موارد بسیاری تخریب می‌شوند و انتشار مقالات، تالیفات و کتاب‌های شیعیان با سانسور شدید دولتی و ایجاد محدودیت‌های متعدد برای نویسندگان مواجه است (مغنیه، ۱۳۴۳: ۲۲۲-۲۲۵). از این رو، پس از خیزش‌های مردمی سال ۲۰۱۱، اعتراضات شیعیان و سرکوب گسترده این اعتراضات توسط حکومت سعودی گسترش فزاینده یافته است. علاوه بر شکاف شیعی-سنی در عربستان، شکافی میان سلفی‌ها با دولت آل سعود نیز ایجاد شده است. اگرچه وهابی‌ها نیز در تعبیر کلی سلفی محسوب می‌شوند؛ اما سلفی‌های عربستان با وهابیون اختلافات متعددی دارند (Kechichian, 2001: 102). ایجاد طبقه متوسط و افزایش تحصیلکردگان در جهان غرب نیز به تدریج به شکل‌گیری طبقه جدیدی از سکولارها و اسلامگرایان لیبرال منجر شده که اگرچه مانند مصر یا ترکیه، چندان قوی نیستند؛ اما در حال تقویت شدن هستند. تفکرات این افراد با نظام حاکم در عربستان، در تعارض است و به این دلیل، اکثر آنها در غرب زندگی می‌کنند؛ ولی اندیشه‌های آنها در عربستان تاثیرگذار است.

۳. عوامل اقتصادی

وابستگی شدید عربستان به درآمدهای نفتی باعث شده نقش عوامل اقتصادی در ایجاد بحران‌ها در این کشور پررنگ شود. منابع اصلی اقتصادی بی‌ثباتی اقتصادی در این کشور به شکل زیر قابل دسته‌بندی است:

۳-۱. **تغییرات دائمی در قیمت نفت:** درآمد حاصل از فروش نفت، منبع اصلی ارزی عربستان است؛ لیکن بازارهای جهانی نفت دارای نوسان‌های بسیاری است و به‌ویژه در زمان کاهش

قیمت نفت، این کشور با کاهش درآمد، کسری شدید بودجه و بسیاری از مشکلات اقتصادی دیگر مواجه می‌شود و این موضوع زمینه کاهش سطح خدمات بهداشتی، خدمات عمومی و در نتیجه نارضایتی عمومی را فراهم می‌آورد. هرچند تغییر دائمی قیمت نفت بخشی از ماهیت بازارهای انرژی است؛ لیکن عربستان به عنوان بزرگترین تولیدکننده نفت، در بسیاری از موارد برای بهره‌برداری سیاسی از ابزار کاهش قیمت نفت بهره می‌برد که خود باعث ایجاد نوعی تناقض در سیاست‌گذاری نفتی در عربستان شده است (Ochenwald, 1999: 103-115).

۲-۳. **رشد جمعیت و بیکاری:** یکی از مهم‌ترین تهدیدهای پیش روی سعودی‌ها، افزایش جمعیت و بحران بیکاری است. آمار بانک جهانی نشان می‌دهد رشد جمعیت در عربستان یکی از بالاترین نرخ‌های جهان را داراست. نرخ رشد جمعیت این کشور در سال ۲۰۱۴، ۲/۳۳ بود که باعث بروز مشکلات سیاسی و اقتصادی جدی برای رژیم عربستان شده است. گرچه نرخ بیکاری در عربستان به‌طور متوسط ۱۰/۵ درصد اعلام شده؛ لیکن برخی از آمارهای ۳۶/۴ درصد را برای نرخ بیکاری در این کشور نشان می‌دهد (Glum, 2015: 2). این درحالی است که بازار کار عربستان توانایی جذب این جمعیت را ندارد. بخش خدمات در عربستان بیش از حد ظرفیت، نیروی کار جذب کرده است؛ ساختار تولید، صنعت و کشاورزی قوی نیست و نیروی کار خارجی بخش مهمی از بازار این کشور را اشغال کرده است. درحالی عربستان با این نرخ بسیار بالای بیکاری در میان مردم خود؛ به‌ویژه جوانان مواجه است که حدود ۸ میلیون نیروی کار خارجی، ۹۰ درصد فرصت‌های شغلی بخش خصوصی این کشور را اشغال کرده‌اند. نیروی کار خارجی در عربستان معمولاً به دلیل داشتن تخصص‌هایی که عربستانی‌ها از آنها بی‌بهره‌اند، دستمزدهای بسیار بالایی از دولت یا شرکت‌های خصوصی دریافت می‌کنند؛ افزون بر اینکه بخشی از نیروی کار خارجی در

عربستان به کارهایی مشغول هستند که عربستانی‌ها آن را در شأن خود نمی‌دانند (Glum, 2015: 2).

۳-۳. مسائل کاری: مسأله نیروی کار در پادشاهی عربستان مشکل عظیم دیگری است که چندبعدی است و از یک‌سو، به نظام آموزشی عربستان ارتباط دارد. نظام آموزشی و فرهنگی عربستان افرادی را تربیت می‌کند که به‌ندرت مورد نیاز بخش خصوصی هستند؛ یعنی عمده آنها مهارت‌های مورد نیاز در اقتصادهای مدرن را فرامی‌گیرند؛ و بعد دیگر، فرهنگی است. عمده جوانانی که قصد ورود به بازار کار دارند، نمی‌توانند خود را با انضباط بخش خصوصی تطبیق دهند و به دنبال کار دولتی هستند. سوم، به دلیل ورود فراوان نیروی کار خارجی در سالیان گذشته، نرخ بیکاری به‌شدت افزایش یافته است. چهارم، عربستان با مشکل اصطلاحاً «بیکاری پنهان» مواجه است؛ بدان معنا که بسیاری از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها به دلیل متناسب نبودن رشته تحصیلی جذب بازار نشده و عمدتاً دولت آنها را استخدام می‌کند (Ochenwald, 1999: 103-115).

د) ائتلاف‌سازی در شبه‌جزیره عربستان با محوریت سعودی‌ها: مهم‌ترین مصداق ائتلاف‌سازی عربستان در حوزه خلیج فارس و شبه‌جزیره عربستان که در عوامل داخلی این کشور و کشورهای مشابه آن ریشه دارد، ائتلاف‌سازی در قالب شورای همکاری خلیج فارس است. علقه‌های فرهنگی، قومیتی و مذهبی در کنار ساختارهای سیاسی مشابه، از اصلی‌ترین دلایل گرایش عربستان برای ائتلاف‌سازی با کشورهای این منطقه است. ساختار سیاسی مونارشیک این کشورها باعث نزدیکی دیدگاه‌های رهبران آنها و شکل‌گیری اتحادها برای بقای آنهاست. از این‌رو، شورای همکاری خلیج فارس برای گسترش این حمایت فیزیکی از خانواده‌های سلطنتی این کشورها تشکیل شد. در حقیقت، شکل‌گیری این شورا پس از وقوع انقلاب اسلامی بیش از آنچه ناشی از عامل تهدید خارجی باشد، ناشی از آسیب‌های داخلی این کشورها بوده است. شورای همکاری خلیج فارس پس از برگزاری سومین

«موازنه همه‌جانبه» و ائتلاف‌سازی عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران / ۱۰۳

نشست سران در نوامبر ۱۹۸۲ در منامه «نیروی سپر جزیره» را ایجاد کرد. براساس آمارهای سال ۲۰۱۰، سپر جزیره شامل ۳۰ هزار نیروست که ۲۱ هزار نفر آنها، نیروی رزمی هستند. اگرچه اعضای شورای همکاری بارها اعلام کرده‌اند که هدف از تشکیل این نیروها صرفاً دفاع در برابر دشمن خارجی است؛ اما عمده‌ترین استفاده از این نیروها در مقابله با خیزش‌های مردمی در کشورهای عضو شورا و حفظ خانواده‌های سلطنتی در عرصه قدرت بوده است. کشورهای عضو شورای همکاری با تغییراتی که در محیط خاورمیانه شکل می‌گیرد و بحران‌های داخلی آنها را تشدید می‌کند، به سوی خرید تجهیزات نظامی خارجی می‌روند (کرمی، ۱۳۹۱: ۲).

حاکم بحرین در ماه مارس ۲۰۱۱ از این نیروها به بهانه دفاع از منافع راهبردی کشور خود؛ اما در واقع برای سرکوب قیام مردم بحرین، خواستار ورود نیروهای سپر جزیره به این کشور شد. این درخواست، فرصت مناسبی به عربستان سعودی داد تا در سایه نیروهای سپر جزیره، نیروهای نظامی خود را برای سرکوب انقلاب مردمی بحرین وارد این کشور کند.

گذار از شورای همکاری، اتحادیه خلیج فارس نیز در این راستا قابل ارزیابی است. طرح تشکیل اتحادیه خلیج فارس، نخستین بار در اجلاس شورای همکاری خلیج فارس در دسامبر ۲۰۱۱ توسط عربستان مطرح شد. در طرح ارتقای سطح شورای همکاری به اتحادهای امنیتی و اقتصادی و سیاسی، علاوه بر شش کشور عضو شورا (کویت، امارات، قطر، عربستان، بحرین و عمان) پیوستن مغرب و اردن نیز در نظر گرفته شده است. به نظر می‌رسد نگرانی از بسط انقلاب‌های ناشی از تحولات اخیر خاورمیانه به کشورهای غیردموکراتیک حوزه خلیج فارس، دلیل اصلی برای تکمیل این اتحادیه است. یکی از دلایل‌های تشکیل این اتحادیه بر مبنای مشکلات درونی این کشورها؛ به‌ویژه عربستان، این است که کشورهای عضو شورای همکاری که دارای نوعی سیستم ناقص دموکراتیک

هستند (نظیر کویت) با تشکیل این اتحادیه مخالفند. کویت از معدود کشورهای حاشیه خلیج فارس است که به‌رغم داشتن سیستم پادشاهی، از یک سیستم ناقص دموکراتیک بهره‌مند است و این کشور توانسته است در مقایسه با سایر کشورهای عرب همجوار خود، آزادی بیشتری به مطبوعات بدهد. به‌علاوه، بسیاری از حقوق اولیه شهروندی، که شهروندان عربستان سعودی از آن محرومند؛ مثل حق رانندگی زنان و آزادی بیان، در این کشور به چشم می‌خورد. سیستم سیاسی نسبتاً باز کویت، امکان پیوستن به اتحادیه را با مشکلات جدی مواجه می‌کند؛ زیرا اولاً تشکیل اتحادیه با کشوری مانند عربستان که حتی ابتدایی‌ترین حقوق شهروندی را به رسمیت نمی‌شناسد، و از سویی به دلایل ژئوپلتیک، وسعت سرزمین و جمعیت و ثروت بیشتر، در موقعیت بسیار بالاتری نسبتاً به کویت قرار دارد، آینده سیاست‌های داخلی کویت را تحت شعاع قرار خواهد داد؛ ثانیاً کشوری مانند کویت که از تنوع مذهبی و سیاسی بالاتری نسبت به عربستان برخوردار است، آزادی عمل خود را با پیش‌فرض‌های گفته شده از دست خواهد داد. از سوی دیگر، بافت مذهبی کویت نسبت به سایر کشورهای عضو اتحادیه بسیار متفاوت است.

آخرین تجلی ائتلاف‌سازی در سیاست خارجی عربستان را می‌توان در قالب عملیات «طوفان قاطعیت» در یمن مشاهده کرد که در سال ۲۰۱۵ به سبب حمایت از هادی منصور، رئیس‌جمهور مستعفی یمن، با حملات گسترده هوایی علیه یمن انجام شد. اعضای این ائتلاف را کشورهای قطر، کویت، امارات، بحرین، مصر، سودان، مراکش و اردن تشکیل می‌دهند که با محوریت و فرماندهی سعودی‌ها حملات خود را آغاز کردند. به نظر می‌رسد دلیل اصلی ورود عربستان به بحران یمن، تشدید نگرانی دولت سعودی از برهم خوردن موازنه نیروها در منطقه؛ به‌ویژه در یمن و تسری خیزش‌های مردمی به درون عربستان بوده است. در واقع، باید علت اصلی این ائتلاف‌سازی در سیاست خارجی

«موازنه همه‌جانبه» و ائتلاف‌سازی عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران / ۱۰۵

عربستان در قبال یمن را در کنار موضوع بحرین ارزیابی کرد و آن را ناشی از ورود اثرات بیداری اسلامی به عربستان دانست.

نکته حائز اهمیت در مورد ائتلاف‌سازی علیه یمن، تلاش عربستان برای بسط دایره ائتلاف‌سازی از سطح خلیج فارس به سطح جهان عرب است. براین اساس، عربستان توانسته است کشورهای، نظیر: سودان، مصر، مراکش و اردن را نیز در ائتلاف‌سازی خود درگیر کند. عربستان در نشست سران اتحادیه عرب در شرم‌الشیخ مصر، محوریت جریانی را برعهده داشت که در تاریخ ۲۹ مارس ۲۰۱۵ موضوع تشکیل «ارتش واحد عربی» را اعلام نمود. براین اساس، نیروهای مسلح مصر و عربستان سعودی باید هسته این نیروهای متحد را تشکیل دهند و عربستان می‌کوشد تا الگوی ناتو را برای آن برگزیند. در این نشست، مقرر شد ستاد واحدی تشکیل شود که مانند ناتو در صورت لزوم تعیین خواهد کرد چه نیروهایی و به کجا اعزام شوند. همچنین، قرار است واحد مشترک واکنش سریع نیز تشکیل شود.

یکی از مؤلفه‌های موازنه همه‌جانبه، هم‌پیمانی کشورهای ائتلاف‌کننده با نیروهای خارجی است. در حوزه خلیج فارس نیز به علت تقارن منافع جهان غرب با کشورهای غیردمکراتیک منطقه، همکاری تنگاتنگی وجود دارد. این همکاری در دو عرصه سیاسی و نظامی قابل مشاهده است. درحالی‌که عربستان سعودی به علت کانون اندیشه‌های افراطی، درحقیقت، به قطب اصلی حمایت از جریان‌های نوسلفی تبدیل شده، در جریان اشغال بحرین و حملات بی‌سابقه هوایی به یمن، مورد حمایت بین‌المللی قرار گرفته است. یکی دیگر از سویه‌های حمایت، فروش پیشرفته‌ترین سلاح‌ها به این کشورهاست. برخی از کشورهای اروپایی؛ به‌ویژه فرانسه و انگلیس با تهدید خواندن ایران، سوده‌های بسیار هنگفتی از فروش سلاح به کشورهای مذکور کسب کرده‌اند (Glum, 2015: 2).

در نظریه موازنه همه‌جانبه، اتحادسازی صرفاً به سطح منطقه‌ای محدود نمی‌شود و این رژیم‌ها برای حفظ خود به دنبال جذب متحدان خارجی نیز هستند. آنچه حضور آمریکا در موازنه‌سازی عربستان سعودی را تقویت می‌کند، منافع متقابل آمریکا در این چارچوب است: نخست، این‌که راهبرد منطقه‌ای جدید آمریکا در حال اجراست. واشنگتن می‌کوشد از سیاستی که پس از دهه ۲۰۰۰ پیش گرفته بود (یعنی ایفای نقش به عنوان نیروی نظامی اصلی در درگیری‌های منطقه‌ای) فاصله گیرد و با این کار، بار عمده جنگ را بر دوش قدرت‌های منطقه‌ای بگذارد؛ در حالی که خود نقشی ثانویه بر عهده می‌گیرد؛ دوم، پس از سال‌ها خریداری جنگ‌افزارها و سلاح‌های پیشرفته، سعودی‌ها و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، اکنون قادرند تا نبردهای نسبتاً پیچیده‌ای (برای مثال در یمن) را انجام دهند. عربستان در در سه ماه نخست سال ۲۰۱۵ با خرید ۹/۸ میلیارد دلار تجهیزات نظامی، بزرگترین واردکننده سلاح در جهان بود و نسبت به مدت مشابه در سال گذشته، ۴۲ درصد رشد نشان می‌دهد. همچنین، موازنه‌سازی کشورهای غیردمکراتیک عربی نظیر عربستان سعودی، به علت ترویج «نظامیگری» برای کشورهای صادرکننده سلاح بسیار مفید و سودآور است (فریدمن، ۱۳۹۴: ۲).

نتیجه‌گیری

هدف از نگارش این مقاله، بررسی بنیادهای واقعی موازنه‌سازی و ائتلاف‌سازی در شبه‌جزیره عربستان با محوریت عربستان بود. بدون آنکه نقش رقابت‌های منطقه‌ای در این تحلیل، نادیده گرفته شود، بر نقش عوامل داخلی در عربستان و کشورهای هم‌سنخ آن، در موازنه‌سازی‌های در منطقه خاورمیانه و به‌ویژه حوزه خلیج فارس و شبه‌جزیره عربستان، تاکید شد. ساختار سیاسی- مذهبی متصلب عربستان، تبعیض‌های سازمان‌یافته علیه اقلیت‌های مذهبی و نظام الیگارشیک شاهزادها باعث شده که این کشور از میزان بسیار

«موازنه همه‌جانبه» و ائتلاف‌سازی عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران / ۱۰۷

بالای آسیب‌پذیری داخلی برخوردار باشد. حاکمان عربستان به دلیل نقشی که برای خود در قبال جامعه عرب و حتی اسلام قائل بوده‌اند، همواره هر نوع دگرگونی را عامل تشدید بحران اوضاع داخلی عربستان و در نتیجه، فروپاشی نظام خود تلقی کرده و از این رو، نقش حافظ وضع موجود را ایفا کرده‌اند. در دوره قبل از انقلاب اسلامی، به دلیل تشابه ساختاری نظام سیاسی ایران و عربستان، آنها با موازنه تهدید، دست به ائتلاف زده و به‌ویژه در مقابل تجدیدنظرطلبان منطقه‌ای که برای چندین دهه در قالب ناسیونالیسم عربی متجلی می‌شد، متحد می‌شدند. با پیروزی انقلاب اسلامی، رویکرد عربستان تغییر نکرد؛ اما مصداق منشاء تهدید برای آن متفاوت شد و جمهوری اسلامی، جایگزین دیگر منشاءهای تهدید شد. این رویکرد عربستان موجب شکل‌گیری اتحاد و ائتلاف‌هایی از تشکیل شورای همکاری خلیج فارس در سال ۱۹۸۱ تا طوفان قاطعیت در سال ۲۰۱۵ شده است.

سیاست موازنه‌سازی عربستان، همواره تابعی از میزان و شدت آسیب‌پذیری‌های داخلی بوده است. اوضاع شکننده داخلی این کشور با افزایش آگاهی مردم این کشور از تحولات منطقه‌ای تشدید شده است. با وجود وسایل ارتباطی مدرن، انحصار اطلاعاتی و امنیتی نظام عربستان سعودی شکاف برداشته است. هر چقدر عربستان احساس ناامنی بیشتری از اوضاع داخلی خود می‌کند، تلاش‌های ائتلاف‌سازانه خود را افزایش می‌دهد و از اتحادهای سیاسی به سمت اتحادهای نظامی و حتی مداخله نظامی روی می‌آورد. این تحول را می‌توان از شورای همکاری خلیج فارس تا طوفان قاطعیت در یمن مشاهده کرد.

ناسازواری میان انقلاب اسلامی با قدرت‌های غربی، موجب شده، عربستان از حمایت‌های بین‌المللی در موازنه‌سازی خود برخوردار باشد. در دوره‌ای که تحریم‌های ظالمانه بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی تشدید شده بود، عربستان نیز در همسویی با بازیگران عمده بین‌المللی، تهدید بودن جمهوری اسلامی را برجسته می‌کرد. با آغاز مذاکرات جدی ایران و کشورهای ۵+۱، عربستان و اسرائیل به مخالفان اصلی این مذاکرات

تبدیل شدند و تمام تلاش خود را برای شکست آن انجام دادند. پس از توافق تاریخی ایران و ۵+۱ و امضای برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) که همزمان با انتقادات غرب از عملکرد دولت عربستان به علت اعدام دسته‌جمعی حدود ۵۰ نفر از منتقدان خود؛ از جمله شیخ نمر و نیز کشتار گسترده غیرنظامیان در یمن بود، عربستان با بزرگنمایی حمله به سفارتش در تهران، کارزار منطقه‌ای برای قطع روابط کشورهای عربی با جمهوری اسلامی به راه انداخت؛ اما به استثنای چند کشور کوچک و فاقد اهمیت در عرصه سیاست منطقه‌ای، نتوانست موازنه تهدید را فعال سازد. با توجه به تشدید اختلافات داخلی در میان هیات حاکمه سعودی و یکه‌تازی ولیعهد و وزیر دفاع بی‌تجربه این کشور در سایه ملک سلمان که صرفاً نقشی نمادین دارد، پیش‌بینی می‌شود عربستان با فرافکنی در آینده نزدیک، می‌کوشد موازنه تهدید را جایگزین موازنه همه‌جانبه نماید. از آنجا که پیش‌شرط تداوم ائتلاف‌سازی‌های عربستان، وجود نظام‌های غیردمکراتیک در این کشور و کشورهای همسو با آن در منطقه است؛ با گسترش رسانه‌های نوین جهانی، توسعه ناموزون داخلی کشورهای عربی دوام چندانی نخواهد آورد و طبقه متوسط متولد شده در کشورهای نفت‌خیز عربی، خواهان امتیازات و حقوق سیاسی خواهد شد که در آینده می‌تواند باعث فروپاشی اساس موازنه‌سازی در این کشورها شود.

منابع

- اخوان زنجانی، داریوش. (۱۳۸۹). تجاوز مداوم؛ تصمیمی عراق برای تجاوز به کویت، ترجمه مرضیه روشن علی، تهران: مرزوبوم.
- اسپوزیتو، جان‌ال. (۱۳۸۲). *انقلاب اسلامی ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه محسن مدیر شانه‌چی، تهران: باز.
- اسکاج پل، تدا. (۱۳۷۶). *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی*، تهران: سروش.
- بلاندل، ژان. (۱۳۷۸). *حکومت مقایسه‌ای*، ترجمه علی مرشدی‌زاده، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- توال، فرانسوا. (۱۳۸۴). *ژئوپولیتیک شیعه*، ترجمه کتایون باصر، تهران: انتشارات ویستار.
- خرمشاد، محمدباقر و همکاران. (۱۳۹۰). *بازتاب‌های انقلاب اسلامی*، تهران: سمت.
- رجایی، فرهنگ. (۱۳۷۹). *اندیشه سیاسی معاصر در جهان عرب*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات راهبردی خاورمیانه.
- روا، الیویه. (۱۳۷۸). *تجربه اسلام سیاسی*، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی و حسین مطیعی امین، تهران: انتشارات الهدی.
- سازمند، بهاره. (۱۳۹۰). *سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ*، تهران: ابرار معاصر.
- صادقی، حسین و حسن احمدیان. (۱۳۸۹). *عربستان سعودی؛ از هژمونی نفتی تا رهبری منطقه‌ای*، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره سوم.
- فریدمن، جورج. (۱۳۹۴). *ایران، عربستان و توازن قدرت در خاورمیانه*، ترجمه مؤسسه راهبردی اشرف، قابل دسترسی در: <http://www.eshraf.ir/4480>
- کرمی، کامران. (۱۳۹۱). *چشم‌انداز جانشینی در پادشاهی سعودی: تداوم، تغییر یا بحران*، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، قابل دسترسی در: <http://peace-ipsc.org/fa>

- قادری کنگاوری، روح الله و مهرداد کریمپور. (۱۳۹۱). تأثیر چالش جانشینی بر ثبات نظام سیاسی عربستان سعودی، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۶۰.
- مغنیه محمد جواد. (۱۳۴۳). شیعه و زمامداران خودسر، ترجمه مصطفی زمانی، قم: انتشارات شهید گمنام.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. (۱۳۸۴). سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۰۰-۱۳۵۷، چاپ ششم، تهران: نشر پیکان.
- هینبوش، ریموند و احتشامی، انوشیروان. (۱۳۸۲). سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، ترجمه علی گل محمدی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- Al-Saud, Faisal bin Salman (2003), *Iran, Saudi Arabia and the Gulf, Power Politics in Transition 1968-1971*, London: Tauris.
- Beswick, Danielle (2010), "The Return to Omnibalancing", *Development and Change*, Vol. 42.
- Cordesman, Anthony (1997), *Saudi Arabia: Guarding the Desert Kingdom*, Boulder: Westview Press.
- David, Steven (1991), "Explaining Third World Alignment", *World Politics*, Vol. 43.
- Gulm, Julie (2015), Saudi Arabia's Youth Unemployment Problem among King Salman's Many New Challenges after Abdullah's Death, Available at: <http://www.ibtimes.com/saudi-arabias-youth-unemployment-problem-among-king-salmans-many-new-challenges-after-1793346>.
- Kechichian, Joseph A. (2001), *Succession in Saudi Arabia*, New York: Palgrave.
- Lakatos, Imre (1970), Falsification and The Methodology of Scientific Research Programmes in: Imre Lackatos and Alan Muscraw, *Criticism and the Growth of Knowledge*, Cambridge: Cambridge University press.
- Ochsenwald, William (1999), "Saudi Arabia", in *The Politics of Islamic Revivalism*, S. Hunter (ed.), Bloomington: Indiana University Press.
- <http://www.nytimes.com/06/04/2015/opinion/thomas-friedman-the-obama>.
- <http://www.reuters.com/article/2011/02/28/us-wiki-saudi-money-2SA20110228>.
- ords: *Islamic Republic of Iran, Saudi Arabia, Balance of Threat, Omnibalancing*, Persian Gulf.